

Effective Components in the Construction of Territorial Identity in the Achaemenid Era Based on Charismatic King Thought in the Framework of Hegel's Soul Phenomenology

Extended Abstract

ARTICLE INFO

Article Type

Research Article

Authors

I.Ehsan Lashgari Tafreshi, PhD.

Associate Professor of Political geography, Yazd University, Yazd, Iran.

Correspondence:*

Address: Yazd University, Yazd, Iran.

Email lashgari@yazd.ac.ir

Article History:

Received: 19.04.2023

Accepted: 20.11.2023

Introduction

The non-generalist view of territorial identity and Considering it to be dependent on political ideas has been considered in critical political geography studies in recent years. In this regard, the primary principle of considering the territorial identity concept to be dependent on government; goes back to Hegel's thoughts. According to his idea, territorial identity is a rational form of thought created by the government on the earth, and a form of this phenomenon appears in every historical turn. In this regard, the political thought of the Charismatic king was one of the important components in the construction of territorial identity in the Achaemenid era during which charismatic kings were considered to be God's chosen one on earth and in his existence shadow became possible to form social cohesion. However, the Political-spatial identification of the Achaemenid era based on of Charismatic King thought functions, has been less studied by Hegel's soul phenomenology.

Methodology

In this research has been tried by analyzing the historical texts content be explained effective components in the construction of social identity in the Achaemenid era in the Hegel's phenomenology of the soul framework.

Result and discussion

A- Holy Legitimacy of Charismatic King and its relationship with the creation of territorial identity

According to Hegel's phenomenological; To ensure its legitimacy to build a territorial identity and bring tribes and nationals into obedience, the power apparatus in every period of history, has formed a combination of moral justifications, culture, and interpretation of religion and science. In this

regard, awareness creation about the importance of the king's position in the construction of the territorial identity in the Achaemenid era was a historical synthesis result of the traditional interpretation of powerful kings being replaced by the king attributed to Ahuramazda. Therefore, the legitimacy of the king as "the shadow of God on the earth" in the Achaemenid inscriptions became possible due to the attribution to Ahura Mazda and organized the formation of a single perception of territory among the people based on king holiness in the Achaemenid era.

B- Ethnic pluralism and homogenizing function of the Charismatic Kingdom

Ethnic pluralism and the potential and actual power of nomads could always lead to resorting to physical force against political cohesion. As a result; The formation of social cohesion in Iran requires a force that is considered beyond the traditional function of different nomads and ethnic groups to seize political power. Therefore; In the Achaemenid era, the idea of political leadership mixed with holiness; was able to maintain the obedience spirit in different tribes and ethnics and shape the territorial identity at this historical moment.

C- Sanctity of Achaemenid descent in the construction of territorial identity

In Achaemenid political thought, the pattern of territorial identity construction was focused on the sanctity of the royal descent. So, the educational requirements of the king; were considered related to descent. In the historical inscriptions left by the Achaemenids, the king's heavenly descent is always mentioned, and as a result, the creation of political opposition against the king's authority was considered illegitimate. Although in ancient Iranian governance, tyranny was considered common to all Government dynasties in the Achaemenid era, according to Hegel's view historical spirit of creating a territorial identity emerged based on the Charismatic King's existence.

D - Geopolitical alienation and creating social cohesion based on Charismatic King thought in the Achaemenid era

In the phenomenological concept of Hegel's spirit, the origin of the country's territorialism is self-awareness of their thoughts

in the form of alienation from opposing forces and ideas. According to Hegel, the actualization of political thought in the form of a world government is not possible, but according to his opinion, the national government is in a dialectical conflict with other governments and they evoke the manifestation of their political thought in the form of geopolitical conflicts. In this regard, the geopolitical alienation of the Achaemenids from the surrounding states, especially the Greek city-states was a conflict manifestation between the Charismatic king's thoughts with opposing thoughts, which was effective in building of Iranian people's territorial identity.

Conclusion

In Hegel's view; The territorial identity is embodied and flourishes from the political thought of the government, and this phenomenon cannot be understood beyond time and space. Hence, the belief in the crystallization of Ahura Mazda's will in the existence of the king; was one of the most important components of the Achaemenid political thought in building social cohesion and crystallizing Iran's political territory. The sanctification of the king's position and not an ideological religion made possible the emergence of cultural tolerance during the Achaemenid period. So, in establishing territorial identity; The king was considered as a person committed to moral qualities such as justice, honesty, and fairness. This reading; provided the capacity to unite people with different religions and languages with the government in the form of a territorial document.

Keywords: Achaemenid, Charismatic King, Territorial Identity, Phenomenology of Soul, Hegel.

مولفه‌های موثر در برساخت هویت سرزمینی در عصر هخامنشیان مبتنی بر اندیشه پادشاهی فره ایزدی در چارچوب دیدگاه پدیدارشناسی روح هگل

احسان لشگری تفرشی*

دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

چکیده

نگاه غیرتعمیم‌گرا به هویت سرزمینی و وابسته دانستن آن به اندیشه‌های سیاسی در سالیان اخیر در مطالعات جغرافیای سیاسی انتقادی مورد توجه قرار گرفته است. در این راستا مبدا اولیه وابسته دانستن مفهوم هویت سرزمینی به دولت؛ به اندیشه‌های هگل باز می‌گردد. از نظر وی هویت سرزمینی صورت عقلانی اندیشه برساخت شده توسط دولت در روی زمین می‌باشد که در هر جابه‌جایی از تاریخ شکلی از این پدیدار ظاهر می‌گردد. در این راستا اندیشه سیاسی رهبر فره ایزدی یکی از عناصر مهم در ساخت هویت سرزمینی در عصر هخامنشی بود که در طی آن رهبران سیاسی برگزیده خدا بر روی زمین دانسته شده و در سایه وجودی او امکان شکل‌یابی انسجام اجتماعی و تداعی یک قلمرو سیاسی میسر گردید. در این پژوهش کوشش گردیده با روش تحلیل محتوای متون تاریخی مولفه‌های موثر در برساخت هویت اجتماعی در عصر هخامنشیان در چارچوب دیدگاه پدیدارشناسی روح هگل تبیین گردد. یافته‌های تحقیق بیان‌گر آن است که برساخت آگاهی نسبت به جایگاه پادشاه در عصر هخامنشی حاصل یک سنتز تاریخی بود که تفسیر سنتی از پادشاهان مقتدر جای خود را به پادشاه منتسب به اهورمزدا می‌دهد. این مشروعیت قدسی قادر گردید جمعیت نامتجانس تابع حکومت هخامنشیان را در قالب یک هویت مشترک یکپارچه نماید. ضمن اینکه غیریت‌سازی ژئوپلیتیکی هخامنشیان با حکومت‌های پیرامونی به‌ویژه دولت-شهرهای یونانی جلوه‌ای از

تعارض اندیشه پادشاه فره ایزدی با اندیشه‌های معارض بود که در برساخت انسجام سرزمینی مردم ایران موثر بود.

کلمات کلیدی: هخامنشیان، پادشاه فره ایزدی،

هویت سرزمینی، پدیدارشناسی روح، هگل.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۱/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۲۹

نویسنده مسئول: lashgari@yazd.ac.ir

مقدمه

هویت سرزمینی به مطالعه علل در کنار هم قرار گرفتن مجموعه‌ای از افراد در درون مرزهای سرزمینی کشور می‌پردازد [44]. پاره‌ای از اندیشمندان مفهوم حس تعلق به سرزمین و ایجاد هویت مشترک اجتماعی را مربوط به عصر مدرنیته می‌دانند. به‌طوری که در نظر آنها تحول در مولفه‌های اقتصادی همچون ادغام بازارها در سطح ملی، توسعه شهرنشینی و تکوین قرارداد اجتماعی موجب پیدایش حکومت فراگیر گردید و زمینه‌های هویت مشترک را فراهم آورد. پاره‌ای دیگر از اندیشمندان از جمله هگل نیز معتقدند هویت مشترک اجتماعی پدیده‌ای تاریخی بوده و در هر مقطعی از تاریخ متأثر از فرایندهای سیاسی؛ مجموعه‌ای از گفت‌وگوها و اندیشه‌های سیاسی زمینه‌ساز ایجاد هویت متجانس اجتماعی و شکل‌گیری حس تعلق به سرزمین می‌گردد [49]. در این راستا جستجو در مورد چگونگی فرایندهای هویت‌یابی مردم ایران در هر کدام از مقاطع تاریخی از حوزه‌های مهم پژوهش محسوب می‌شود که می‌تواند از منظر جغرافیای تاریخی نیز مورد مطالعه قرار گیرد. در این رویکرد تاثیر عملکرد گفتمانی حکومت‌ها در مقطع زمانی خاص و در مقیاس سرزمینی بر چگونگی شکل‌گیری هویت مشترک اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد [47].

«روایت‌ها» یا «تصاویر» برساخته شده توسط دولت ایده قلمرو را با فرهنگ، زبان، تاریخ و حافظه جامعه در مقطعی از تاریخ مرتبط می‌کند [48]. بنابراین شناخت هویت سرزمینی مستلزم این همانی اندیشه و فضا در دوره‌ای از تاریخ می‌باشد که هگل از این اصل تحت عنوان "پدیدارشناسی روح" نام می‌برد [1]. از این جهت در هر مقطع تاریخی، فضاها و مرزهای هویتی در قالب منظومه‌ای از روابط اجتماعی معنا می‌یابد که البته در مقاطع زمانی بعدی در ساخت ایده‌های شهروندی شکننده و ناپایدار می‌باشند.

در این راستا اندیشه سیاسی رهبر فره‌ایزدی یکی از عناصر مهم در ساخت هویت سرزمینی در عصر هخامنشی بود که در طی آن رهبران سیاسی برگزیده خدا بروی زمین دانسته شده و در سایه وجودی او امکان شکل‌یابی هویت سرزمینی میسر می‌گردد. بر خلاف این خوانش توسط نهادها و شارحان این دوره تاریخی چنین تفسیر می‌گردید که نقش آفرینی رهبران فره‌ایزدی جایگاه بسزایی در ساخت بهینه حکومت، مرز، سرزمین و ملت به مثابه عناصر اصلی جغرافیای سیاسی داشته است و معنویت و قدسیت رهبران سیاسی و نهاد قدرت به مثابه یک مؤلفه کلیدی در فرایند هویت‌سازی مورد تاکید قرار می‌گرفت. در این دوره خوانش خاصی از جایگاه قدسی پادشاهان هخامنشی مورد تبلیغ قرار می‌گرفت که تحقق همبستگی اجتماعی تنها از طریق وجود این رهبران سیاسی کارزماتیک امکان پذیر می‌باشد.

این در حالی است که هویت‌سازی سیاسی - فضایی عصر هخامنشی مبتنی بر کارکردهای اندیشه پادشاه فره‌ایزدی کمتر در تطبیق با نظریه پدیدارشناسی روح هگل مورد توجه قرار گرفته است. در این پژوهش کوشش گردیده با روش تحلیل محتوای متون تاریخی مؤلفه‌های این اندیشه سیاسی در برساخت هویت سرزمینی در اذهان مردم ایران در عصر هخامنشیان در چارچوب مفهوم پدیدارشناسی روح هگل مورد مطالعه قرار گیرد.

به‌طور کلی مبدا اولیه وابسته دانستن مفهوم هویت سرزمینی به دولت؛ به اندیشه‌های هگل باز می‌گردد. از نظر وی در بررسی تاریخ جهان فقط آن دسته از جوامع انسانی مورد توجه قرار می‌گیرند که دولت تشکیل دهند، چرا که تمام ارزشی که نوع آدمی در اجتماع می‌تواند واجد آن باشد فقط از طریق دولت می‌تواند تحقق پذیرد. در نظر هگل دولت هسته اصلی زندگی تاریخی بوده و بیرون از دولت نمی‌توان از فضا سخن گفت [42]. هگل دولت را سایه خدا بروی زمین می‌دانست و آن را سازنده یک اندیشه اخلاقی و نشان‌گر نوع دوستی میان افراد می‌داند. جوامع ممکن است پیش از تشکیل دولت زندگی درازی را نیز پشت سر گذاشته باشند و آثار تمدنی مهمی را نیز از خود بر جای گذارده باشند؛ اما این سلسله رویدادهای طولانی در نگاه هگل بیرون از محدوده تاریخ محسوب می‌شود. به‌طوری که بالاترین و کامل‌ترین واقعیت را نیز می‌بایست در دولت نگریست.

از جمله در چارچوب دیدگاه پدیدارشناسی روح هگل؛ چگونگی شکل گرفتن هویت سرزمینی حاصل اندیشه سیاسی حاکمیت در جهت معنا بخشیدن به این باهم بودگی در یک قلمرو سیاسی متمایز می‌باشد. چرا که حاکمیت دارای بالاترین زورآوری اجتماعی است که قادر است تصمیمات الزامی را در همه لایه‌های اجتماعی تعیین و اجرا نماید [27].

وجود سرزمین مشترک یکی از عوامل اساسی شکل‌گیری همبستگی در میان مردمانی است که در آن سرزمین زیست می‌نمایند. لیکن در چارچوب دیدگاه هگل رسیدن به ادراک مشترک در مورد سرزمین نیازمند اندیشه سیاسی است که علت وجودی زیست مشترک را برای شهروندان در قالب یک سرزمین واحد تبیین نماید. در چارچوب این دیدگاه هویت به مثابه امری در حال شدن نوعی آگاهی از خود می‌باشد که از رهگذر قرارگیری در برابر «دیگری» جلوه فضایی می‌یابد و در چارچوب زمان معنا می‌یابد [50]. بنابراین مجموعه‌ای از

مبانی نظری

برساخت هویت سرزمینی در اندیشه هگل

مطابق نظریه پدیدارشناسی روح هگل، دولت صرفاً مجموعه‌ای از قوانین و دستگاه اداری حاکم نیست بلکه حالت ناب واقعیت و اصالت روح در مقطعی از تاریخ است که عقلانیت، اخلاق و انسجام اجتماعی را تداعی می‌نماید [43]. به بیان دیگر دولت عبارت است از فعلیت یافتن یک اندیشه و تداعی آن به مثابه عقلانیت در خود و برای خود. با عضویت افراد جامعه در آن فرد از عینیت، حقیقت و نظم اجتماعی برخوردار گردیده [32] و در می‌یابد که برای به سرانجام رساندن مبنای وجودی خود می‌بایست در زندگی گسترده‌تر اجتماعی ادغام شود که همان دولت می‌باشد.

در انگاره هگل تعادل و نظم مطلق هنگامی حاصل می‌شود که همه تضادها میان مرتب فروتر حقیقت در یک نهاد پایانی از میان برود که این نهاد پایانی در قالب مفهوم دولت تداوم می‌یابد [16]. چرا که غایت نهایی فرد و زندگی اجتماعی ذاتاً یکسان است و دولت در برگیرنده تمامی شهروندان و نهادهایی است که به موجب استقرار در قلمرو سرزمینی مشترک شکل گرفته است [40]. با تولد حکومت، نظم، عقل و آزادی افراد که خانواده و جامعه مدنی از تامین آنها ناتوان است ضمانت می‌گردد. پس جامعه مدنی دولت بالفعلی است که هنوز شکل نگرفته است؛ زیرا جامعه مدنی دربرگیرنده تنش‌ها و جدایی بین نیروهای اجتماعی می‌باشد و کنترل آنها منوط به سازماندهی عمودی جامعه مدنی است که در قالب مفهوم حکومت تداعی می‌یابد. در این راستا ضرورت برآورده نمودن نیازهای اجتماعی ناخواسته روحیه همکاری جمعی را طلب می‌نماید و این فرایند در نهایت منجر به ظهور حکومت در جامعه خواهد گردید [38].

اندیشه پدیدارشناسی روح هگل؛ برای نهاد سیاسی حاکم در یک دوره تاریخی نقش علی و تعیین

کنندگی قائل بوده و تاریخ را در چارچوب تحول اندیشه سیاسی دولت‌ها تفسیر می‌نماید. در این رویکرد قلمرو از طریق نظام گفتمانی در مقطعی از زمان پدیدار و تثبیت گردیده است. بنابراین هویت سرزمینی صورت عقلانی اندیشه در روی زمین می‌باشد که در هر چرخشی از تاریخ شکلی از این پدیدار ظاهر می‌گردد. ذهن این شناخت را از مفاهیم محض شروع و در نهایت در می‌یابد که در اندیشیدن به همه چیز در حقیقت به "خود" می‌اندیشد و به خود آگاه می‌شود. بر این اساس زمان تاریخی فضایی را به وجود می‌آورد که دولت آن را اشغال کرده و بر آن حکومت می‌کند [27]. به باور هگل فضای جغرافیایی «بنیاد» طبیعت را شکل می‌داد، اما «حقیقت» آن را تشکیل نمی‌داد و حقیقت فضا حاصل اندیشه‌ای است که در مقطعی از زمان بر فضا حاکم می‌گردد. در این دیدگاه الگوی تجانس‌یابی اجتماعی فضای جغرافیایی مربوط به آن است که چه کسی در چه زمانی و با چه آمریتی می‌تواند معنا و روابط اجتماعی را تعیین نماید. در عین حال این رابطه در ذات خود، حرکت، نفی، رقابت و در نتیجه تغییر اجزا را به دنبال دارد و این تضاد و نفی میان پدیده‌ها منجر به ظهور دیالکتیک فضایی خواهد شد [10].

در این چارچوب نظری حاکمیت سیاسی - تاریخی صرفاً یکی از اشکال یا وضعیت خاص اعمال قدرت نیست بلکه از جهتی همه صور روابط قدرت به حاکمیت سیاسی - تاریخی باز می‌گردد. به طوری که بازسازی دیدگاه‌های مرتبط با حاکمیت بیان‌گر حلقه ارتباطی میان تبارشناسی قدرت و تبارشناسی سوژگی فضای جغرافیایی در معنای عام خود می‌باشد. در این راستا حتی آگاهی شهروندان با تغییر الگوی تولید فضا می‌تواند دچار دگرگونی شود [8]. به طوری که اندیشه سیاسی توسط دولت به ابژه تبدیل شده و با تعیین تنگناها، هدایت‌گر، محدود کننده یا الهام بخش رفتار شهروندان می‌باشند [45]. در چنین رهیافتی به جای تحقیق در صدق و کذب هویت‌های

ایجابی پیدا نموده و مناسبات میان شهروندان را سامان دهد [28] و شکل فضایی پیدا نماید. اتکا دولت در ساخت انسجام اجتماعی و غیریت‌سازی با رقبا به دین از منظر هگلی به معنای نقش انضمامی دین در فضایی نمودن اندیشه تاریخی-سیاسی و غیرذاتی نمودن امر دینی می‌باشد. در ساختار دیالکتیک هگلی، دین در مقطعی از تاریخ به مثابه تز می‌تواند توسط دولت در برابر آنتی تز خود آشکار گردیده [36] و سنتز آنها با یکدیگر سبب تحول در الگوی قلمروسازی دولت در بُعد اجتماعی-فضایی گردیده و مقولات محسوس همچون هویت اجتماعی را بازساخت نماید. مطابق نظریه پدیدارشناسی روح سیر تطور و پیکربندی آگاهی و حل دوگانگی میان ادراک دینی و تجربه دنیوی قابل تطبیق می‌باشد [17].

در این دیدگاه دین ترکیبی از «ادراک دینی» در «بستری زمینه‌مند و تاریخی» می‌باشد که ادراک ذهنی از حقیقت و از جمله هویت سرزمینی را برساخت می‌نماید. لذا آنچه در نزد هگل بالذات دارای ارزش و حیات وجودی است «دولت» است که می‌تواند ابزارهای مختلفی را در جهت نهادینه نمودن انسجام اجتماعی و اطاعت شهروندان از قوانین مدنی به کار گیرد. در اندیشه هگلی نیز دین؛ دانشی است که موجودات بشر از آموزه‌های الهی درک نموده‌اند. این آموزه‌ها در فراسوی جهان نیست بلکه فقط از طریق پدیداری آن در دولت و انعکاس آن در زمین است که وجه سوپژکتیو پیدا نموده [31] و به پدیده‌های عقلانی در متنی فضایی تبدیل می‌گردد. بنابراین انگاره دین در نگاه اندیشه‌های متاخر هگل امری پدیداری است که توسط دولت و از طریق تشبیه به امور محسوسی که کوشش در بیان امر واقع دارد سامان می‌یابد [19]. بنابراین هگل متاخر از ذاتیت ایمان دینی عبور می‌کند و از آن به منزله ابزاری جهت انسجام نظام فکری یاد می‌کند.

اجتماعی که اساساً براساس دیدگاه پدیدارشناسی هگلی وجود ندارد بر چگونگی برساخته شدن آنها تأکید می‌گردد. مواجهه پدیدارشناسانه هگل به گونه‌ای است که می‌کوشد اندیشه و روح مطلق را که سازنده هویت اجتماعی است توصیف نموده و چگونگی برساخت پدیدار فضایی-تاریخی متعاقب آن را به توصیف درآورد [29]. بنابراین هویت اجتماعی برون داد توالی و مجموعه‌ای از روابط است و نمی‌توان آن را به یک شی انتزاعی تنزل داد.

به اعتقاد هگل زندگی اجتماعی است که اراده افراد را به اراده عقلانی تبدیل می‌نماید و این اراده عقلانی در ذهن فردی پدید نمی‌آید بلکه در رابطه با مقتضیات زندگی مشترک شکل می‌گیرد که بخش مهمی از آن منبعث از کارکرد نهاد قدرت سیاسی-تاریخی می‌باشد. در دیدگاه هگلی هنگامی که انسان به مرحله‌ای می‌رسد که با دیگران در قالب کارکرد طبیعی حکومت یگانه و متحد گردد گامی بلند به سوی خودآگاهی برداشته است. لذا هویت اجتماعی جایی است که انسان خویشتن خویش را در پیوند با دیگران دریافته و از این جهت در انگاره هگلی غایت نهایی فرد و زندگی اجتماعی ذاتاً یکسان می‌باشد.

در واقع در چارچوب دیدگاه هگل شکل‌گیری انسجام اجتماعی افراد در یک قلمرو سیاسی بر اساس وجود دولت شکل می‌یابد و دولت نیز جهت تداوم و تثبیت اعمال قدرت نیازمند مشروعیت می‌باشد. این مشروعیت در چارچوب اندیشه سیاسی و در پاسخی به این پرسش که به چه دلیل عده‌ای از حاکمان حق فرمانروایی داشته و دیگران وظیفه اطاعت دارند؛ شکل می‌گیرد [23].

بنابراین دولتی که هگل آن را تعریف می‌نماید «دولت عقلانی» در برهه‌ای از تاریخ است که می‌تواند روح انسجام و اخلاق اجتماعی را مبتنی بر مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها از جمله دین استوار سازد و با اتکا به آن هویت اجتماعی و یا به بیان هگل روح تاریخی را شکل دهد. بنابراین آموزه‌های دینی به مثابه یک صفت ابژکتیو توسط دولت می‌تواند ماهیت

یافته‌های تحقیق

مشروعیت قدسی پادشاهان فره‌ایزدی و نسبت آن با ایجاد هویت سرزمینی در عصر هخامنشی

طبق دیدگاه پدیدارشناسی روح هگل؛ دستگاه قدرت در هر دوره‌ای جهت تامین مشروعیت خود جهت ساخت هویت سرزمینی و به اطاعت در آوردن طوایف و اتباع ناگزیر بوده ترکیبی از توجیحات اخلاقی، فرهنگی، تفسیر دین و علم را شکل دهد [46]. اصولاً قدرت سیاسی در ذات خود متضمن نابرابری است و در میان نابرابری‌های انسانی هیچ یک به اندازه نابرابری در برخورداری از قدرت سیاسی نیازمند اخذ مشروعیت نمی‌باشد. در این راستا پادشاه در سنت تاریخی حکومت هخامنشی پدیداری بوده است که جایگاه قدسی پیدا نموده و دستیابی به وحدت هویتی را امکان پذیر نمود. به بیان دیگر بر ساخت آگاهی نسبت به جایگاه پادشاه در عصر هخامنشی تفسیر سنتی از پادشاهان مقتدر در عصر مادها جای خود را به پادشاهی آسمانی منتسب به اهورمزدا می‌دهد و پادشاه از یک موجود عینی و مقتدر به یک موقعیت مثالی و معنایی ارتقا می‌یابد. بنابراین مشروعیت پادشاه به‌عنوان "سایه خدا در روی زمین" در کتیبه‌های هخامنشی به جهت انتساب به اهورامزدا امکان پذیر گردید و شکل‌گیری ادراک واحد از سرزمین در میان مردم مبتنی بر قدسیت پادشاه را در عصر هخامنشی سامان داد [8]. در این راستا قطع نظر از اینکه هخامنشیان زرتشتی بوده‌اند یا خیر؛ عقاید زرتشت به خصوص عقاید مرتبط با اهورامزدا و نبرد دوگانه میان خیر و شر و اعتقاد به تبلور اراده ایزدی در وجود پادشاه از مهمترین مولفه‌های اندیشه سیاسی آنها بود. در این ایده پادشاه توسط خدای نیکوی در راستای برقراری دادگری ماموریت یافته و در قالب آن تعمق و عمل می‌نماید. بنابراین سوژه استعلایی پادشاه مقتدر که در سراسر تاریخ پیشینیان به‌ویژه مادها و عیلامیان در

جهت هویت آفرینی وجود داشت با تحولی تاریخی با آموزه‌های مزدایی امتزاج یافت و در متن سیاسی-فضایی عصر هخامنشی به مثابه نقطه بنیادین ساخت هویت سرزمینی ملاک عمل قرار گرفت. در این دیدگاه اهورامزدا به‌عنوان آفریننده آسمان و زمین به نماینده خود نیروی اعطا نمود که برتر از سایر انسان‌ها بوده و وی را فرمانروایی ملل تابعه قرار داده است.

هگل نیز از رهبران سیاسی تاریخ به‌عنوان قهرمانان یا مردان بزرگ یاد نموده و به تمجید از آنها می‌پردازد. وی آنها را نه تنها «پایه گذاران دولت‌ها» بلکه آنها را در مقایسه با دیگران صاحب درایت بالاتری دانسته که قادرند فراتر از وضع موجود اقدام نمایند [37]. در دیدگاه پدیدارشناسی روح هگل؛ مردانی بزرگ در پی ایجاد دولت تاریخی وارد میدان می‌شوند و از این رو این قهرمانان به‌عنوان عوامل روح مطلق نمی‌بایست با معیارهای انسان‌های معمولی مورد داوری قرار گیرند. در نظر هگل جامعه در جهت ساخت هویت سرزمینی به اندیشه سیاسی وحدت‌بخش نیاز دارد و عامل قدسیت پادشاه هخامنشی یکی از ابزارهایی بود که با مشروعیت دهی به رهبران سیاسی توانست چنان وحدتی را ایجاد نماید. در قرائت هخامنشیان از اوستا ایزد تعالی همواره یکی را از میان خلق برمی‌گزید و او را به هنر پادشاهی آراسته می‌نماید و مصالح جهان و الگوی دادگری را به وی اعطا می‌نمود. بنابراین مطابق نظریه پدیدارشناسی روح سیر تطور و پیکربندی آگاهی و حل دوگانگی میان ادراک دینی و تجربه دنیوی در الگوی بر ساخت هویت سرزمینی عصر هخامنشیان قابل تطبیق می‌باشد.

در دال مرکزی گفتمان عصر هخامنشی مفهوم پردازی پادشاه به مثابه نماینده اهورامزدا و نقش بی‌بدیل وی در بر ساخت هویت اجتماعی مردم ایران منجر به شکل‌گیری قلمرو مقدس آرمان شهری در اندیشه سیاسی فره‌ایزدی گردیده است. به بیان دیگر شارحان قدرت سیاسی با مفهوم پردازی قرابت

میان مردم انجام می‌شود و در عین حال کنشی برای به حداقل رساندن واگرایی سیاسی، قومی و مذهبی می‌باشد. از این رو در عصر هخامنشیان طرح ایده رهبری سیاسی آمیخته با تقدس قادر بود روح فرمانبرداری را در دل اقوام و طوایف مختلف پایدار و یکپارچه نموده و جامعه متشکل انسانی را در ایران تشکیل دهد [4]. به همین دلیل بود که هگل ادعا می‌نمود که به‌ویژه مردم مشرق زمین آزادی را فقط برای یک نفر که فرمانروا است می‌پذیرند [35]. به بیان دیگر با گسترش فتوحات و تنوع قومی، زبانی و طایفه‌ای در عصر هخامنشیان به تدریج پادشاه از جایگاه پیشین خود به مثابه موجودی مادی و زمینی به آنتی‌تزی خود یعنی موجودی آسمانی، قدسی و دارای انوار فره ایزدی تبدیل تا از این طریق قادر باشد سنتز انسجام اجتماعی را برساخت نماید.

این در حالی بود قلمرو سیاسی هخامنشیان مشتمل بر مناطق و ایلاتی بود که هر یک دارای دیوان‌سالاری، هویت و فرهنگ مستقل بودند. اندیشه سیاسی هخامنشیان نیز در عین دینداری و ادعای اتصال به ماورا الطبیعه برای دولت رسالت مذهبی قائل نبود و این باور وجود نداشت که از طریق ابزار دین به برساخت هویت سرزمینی پردازند. بدین ترتیب علی‌رغم آنکه پادشاهان هخامنشی خود را نماینده اهورامزدا می‌دانستند لیکن در شیوه حکمرانی از سیاست تساهل مذهبی تبعیت نموده و اصراری در تحمیل شعائر مذهبی خود بر رعایا و اقوام تابعه نداشتند. از جمله کوروش بنیانگذار سلسله هخامنشی موفق گردید حکومتی چند قومی مبتنی بر فدرالیسم تشکیل داده و شخصیت واحد تمدنی در مشرق زمین شکل دهد که در نوع خود بی‌نظیر بود. کوروش اندیشه آن را نداشت که ممالک مفتوحه را به اتخاذ روشی واحد ملزم نماید و خدایان مذاهب مختلف را به رسمیت شناخت و همواره خود را جانشین قانونی حکمرانان بومی معرفی می‌نمود. به جهت جلوگیری از معضلات جغرافیایی فوق فرمانروایان هخامنشی از جمله داریوش (۵۵۲-۴۸۶

رفتاری پادشاه با اهورامزدا همراهی طبقات اجتماعی با او را سبب رستگاری دانسته و بدنبال آن قلمرو سیاسی را به موجودیتی آرمانی تبدیل نمودند [18]. بنابراین علت وجودی هویت سرزمینی ناشی از استفاده هخامنشیان از الهیات اخلاقی زرتشت در جهت قلمروسازی سرزمینی حول محور پادشاه فره‌ایزدی بود.

تکثر قومی و کارکرد تجانس‌آفرین پادشاهی فره‌ایزدی در دوره هخامنشی

وجود تنوع طبیعی و اقلیمی در فلات ایران موجب عدم وجود انسجام کافی بین مردم از حیث قومی و فرهنگی گردیده است. به عبارت دیگر به جهت آرایش رشته کوه‌ها، رودها، کوه‌ها و جنگل‌ها خرده فرهنگ‌ها و نمادهای محلی متنوعی در سرزمین ایران ظهور نموده است و رشته کوه‌های البرز و زاگرس با جداگونی طبیعی مرکز از پیرامون، سبب ظهور خرده فرهنگ‌های متمایز در حوزه سرزمینی ایران گردیده است. به‌ویژه الگوی تنوع محیط طبیعی به‌گونه‌ای بوده است که سبب شکل‌گیری سکونتگاه‌های انسانی در چارچوب حوزه‌های نسبتاً بسته و محدود با اقتصادی خودکفا و درون‌نگر شده است [9].

از این رو در جغرافیای تاریخی عصر هخامنشیان برساخت هویت سرزمینی نیازمند آفرینش ایمان معنوی نسبت به جایگاه قدسی فرمانروا و القای جایگاه وی به مثابه میانجی میان خدا، سرزمین و اقوام تابع خود بوده است. به بیان دیگر ظرفیت و قدرت بالقوه و بالفعل عشایر در توسل به زور فیزیکی موجب می‌گردید که شکل‌گیری انسجام اجتماعی در ایران نیازمند نیرویی باشد که فراتر از کارکرد سنتی عشایر و اقوام مختلف بر سر تصاحب قدرت سیاسی قلمداد شود. چرا که هویت سرزمینی در دیدگاه هگلی به معنای ابتکارات ذهنی است که توسط دولت‌ها برای تقویت یکپارچگی و ایجاد احساس اشتراک

اجازه بازگشت آنها را به فلسطین فراهم نمود و خود را دست نشاندهٔ مردوک (مردوخ) خدای بابلیان دانست [14]. همچنین هخامنشیان در نگارش کتیبه‌های خود سه زبان پارسی، عیلامی و بابلی را به کار گرفتند و با این اقدام ضمن تسهیل نمودن قرائت کتیبه‌ها به اقوام تابعه خود نیز احترام می‌گذاشتند [20].

بنابراین هرچند که در اندیشه سیاسی هخامنشی مشروعیت حکمرانی به اهورامزدا باز می‌گشت؛ لیکن پادشاه نمادی از خواست خدا در روی زمین برای اتحاد اقوام و طوایف مختلف بود و دین زرتشت به امر ایدئولوژیک تبدیل نگردید. در نتیجه الزاماً کارکرد پادشاه فره ایزدی با کارکرد موبدان زرتشتی تطابق نداشت و مصلحت‌کشورداری از مصلحت دین به مثابه امری ایدئولوژیک متمایز بود.

از این رو یکی از کارکردهای اندیشه فره‌ایزدی در بر ساخت هویت سرزمینی هم ذات‌پنداری عدالت و جایگاه پادشاهی در عصر هخامنشی بود. در حقیقت تفاوت در بهره‌مندی از مواهب طبیعی و تنوع قومی و فرهنگی در مناطق مختلف سرزمین ایران موجب می‌گردید در اندیشه سیاسی هخامنشیان بر ساخت پادشاه به مثابه نقطه ایجاد عدالت، از اهمیت خاصی برخوردار باشد و در اساطیر تاریخی و در متون و کتیبه‌های این دوران به کرات در مورد امتزاج پادشاه با عدالت و دادگری سخن به میان آمده است [15].

از جمله در کتیبه‌های هخامنشی ذکر شده که به خواست اهورامزدا و با اراده پادشاه عادل هر فرد در جای خویش قرار گرفته و زورمند حقوق ناتوان را لگدمال نمی‌نماید [30]. همچنین در کتیبه‌های هخامنشی از خویشستن داری و رفتار عادلانه پادشاهان با رعایا سخن به میان آمده و این رفتارها به مثابه صفات فطری پادشاه در نظر گرفته شده است [24]. به بیان دیگر پدیدار هویت سرزمینی در این دوره مبتنی بر وجود پادشاه امتزاج یافته با عدالت تفسیر می‌گردید و پیامد اطاعت مردمان از شاه فره‌ایزدی دستیابی به اتحادی است که در ذیل آن

پیش از میلاد) کشور را به سی واحد مجزا تحت عنوان "ساتراپ" تقسیم نموده و برای اداره امور داخلی آنها از حکمرانان بومی تحت عنوان شهربان استفاده نمودند. لیکن در سیاست خارجی و مالیات تابع حکومت مرکزی بودند و به همین جهت مفهوم "شاه شاهان" نیز براساس اندیشه سیاسی هخامنشیان در جهت تثبیت هویت سرزمینی اتباع تابعه شکل گرفته بود [5].

ساختار نظام سیاسی امپراطوری هخامنشی از حیث توزیع قدرت فدرال، فرانژادی و ماهیتی تکثرگرا داشت و به جای یک پایتخت و کانون سیاسی، چهار پایتخت در شوش، پاسارگاد، تخت جمشید و بابل را دارا بودند و حتی همدان (اکباتان) نیز برای آنها پایتخت به حساب می‌آمد. بنابراین در موضوع مربوط به مدیریت سیاسی فضای سرزمینی در حالی که آتی‌ها نوع ویژه‌ای از دموکراسی شهری را برقرار نمودند لیکن در امپراطوری هخامنشیان به جهت وسعت بسیار زیاد قلمرو یک نظام فدرال را ایجاد گردید. به علت تنوع قومی و زبانی در نظام حکومتی هخامنشیان کارکرد سلطنت ایجاد وحدت پایدار میان اقوام با حفظ خودگردانی آنها بود [21] و پادشاه فره ایزدی یگانه عامل برقراری نظم قدسی (اشه) و بر ساخت هویت سرزمینی متصور می‌گردید که قادر بود در عین تکثر مفهوم آرمان شهر ایرانی را تحقق بخشد.

در این راستا در اندیشه سیاسی هخامنشیان نسبت به ادیان ملل تابعه نگاه تسامح‌گونه‌ای روا داشته شد و حتی برای خدایان سایر ادیان احترام قائل گردیده و برای آنان معابد و عبادتگاه بنا نموده و خود را نماینده ایزدان معرفی می‌نمودند. در اندیشه سیاسی هخامنشیان عدم قیمومیت بر زبان، مذهب و هنر اقوام تابعه مرسوم و جاری بود و از این نظر هیچ تفاوتی میان اقوام تحت سلطه وجود نداشت [22]. به‌طور مثال زمانی که کوروش بابل را فتح نمود و بخت النصر پادشاه آن را شکست داد با صدور فرمانی، هزاران یهودی اسیر در این منطقه را آزاد و

سلاطین و پادشاهان هخامنشی نه تنها مالک و مقسم منابع طبیعی و زیستی (آب و خاک) به شمار می‌رفتند؛ بلکه علاوه بر آن دارای ماموریتی الهی در جهت پاسداری از دین، مرزها و جامعه به شمار می‌رفتند و این مشروعیت قابل دستیابی توسط عامه مردم نبود و نمی‌توانست مورد مخالفت مردم عادی قرار گیرد. در واقع در اندیشه سیاسی هخامنشیان سرشت اهورایی تبار پادشاهان موجب می‌گردید که هیچ انسانی مجوز شورش بر علیه پادشاه را نداشته باشد و این کارکرد به ممانعت از ظهور اصل رقابت در ساختار سیاسی هخامنشیان منجر می‌گردید. به بیان دیگر شه‌ریار برای ایفای وظایف خود نمی‌بایست از خواست همگان پیروی کند بلکه خواست همگان را می‌بایست با خواست خود که جلوه‌ای از اراده اهورامزدا است تلفیق نماید و در جامعه وحدت ایجاد نماید.

در این گفتمان رهبری فره‌ایزدی مبتنی بر فرمانبرداری غیرعادی و استثنایی از یک فرد به دلیل تقدس و جانشینی خدا در روی زمین [6] و دارای فروغی از جانب اهورامزدا (خدای پاک و عدالت) بود که با دسترسی به آن قادر می‌گردید از سایر طوایف و اصناف اجتماعی متمایز گردد، مجموعه‌ای از فضیلت‌ها همچون استعداد درونی، زمینه‌های تربیتی، توان شناخت آیین راستین و پیروی از نظم قدسی اهورامزدا که تبار و نسب پادشاه سرچشمه می‌گرفت وی را از سایر افراد و طبقات اجتماعی متمایز و غیرقابل هم‌آورد می‌نمود. در واقع "فره" به‌عنوان نماد اهورایی پادشاه فقط در وجود وی حلول می‌یافت و فرد دیگری به چنین مرتبه‌ای دست نمی‌یافت. از این رو مشروعیت پادشاه در برساخت هویت سرزمینی صرفاً ناشی از نمایندگی او از جانب حکومت شونده‌گان نبود بلکه از رابطه میان فرمانروا و تبار الهی وی در جهت اجرای عدالت و دادگری سرچشمه می‌گرفت.

اگرچه در شیوه حکمرانی ایران باستان استبداد وجه مشترک همه حکومت‌ها محسوب می‌گردیده لیکن

دستیابی عادلانه به مواهب موجود در سرزمین برای همه اقوام تابع فراهم می‌نمود. بدین ترتیب در این اندیشه سیاسی؛ برساخت جغرافیای هویت برخلاف حکومت‌های پیشین از طریق استبداد پادشاه تفسیر نمی‌گردید بلکه امتزاج پادشاه با آیین فره‌ایزدی موجب ممانعت از ستم روا داشتن به اتباع و طوایف در نظر گرفته می‌شد. متقابلاً این مردمان نیز دریافته بودند که زیستن در ذیل یک حاکمیت فراگیر با ساختاری امنیت بخش بهتر از زندگی در یک محدوده جغرافیایی با زورگویان محلی می‌باشد.

ارجحیت‌یابی تبار پادشاهی در برساخت هویت سرزمینی در عصر هخامنشیان

در اندیشه سیاسی هخامنشیان علی‌رغم تمایز بسیار در الگوی حکمرانی پادشاهان هخامنشی از جمله کوروش، داریوش، کمبوجیه و خشایارشا و غیره؛ لیکن الگوی برساخت هویت سرزمینی متمرکز بر قدسیت تبار و نژاد پادشاهی بود. به‌طوری که الزامات تربیتی پادشاه تا حدودی فطری و وابسته به نسب و نژاد دانسته می‌شد و امر شه‌ریاری تابشی نوری الهی در موجودی زمینی به نام پادشاه جهت اجرای فرامین اهورامزدا جلوه می‌گردید که پیامد آن ساخت قلمروی آرمانی بوده است. از این رو نژاد و تبار قدسی پادشاه عامل غیریت‌سازی با سایر طبقات اجتماعی و مردم در جهت برساخت سلسله مراتب اجتماعی بوده است [3]. به بیان دیگر فره‌ایزدی بود که به تبار خاندان هخامنشی تائیده بود و آنها را برازنده تاج و تخت گردانیده بود. در کتیبه‌های تاریخی به جای مانده از هخامنشیان نیز همواره به تبار آسمانی پادشاهان اشاره شده و در نتیجه ایجاد رویه‌های جدید مخالفت با اقتدار سیاسی پادشاه در آن غیر مشروع قلمداد می‌گردید. در چنین نظامی شاه جانشین خدا در روی زمین و فرمان وی مشیت الهی قلمداد می‌گردید و هیچ پیمان زمینی نمی‌توانست وی را به چارچوبی خاص ملتزم نماید. از همین رو

در چارچوب مفهوم پدیدارشناسی روح هگل منشا شکل‌گیری قلمروخواهی کشورها خودآگاهی یافتن به نظام اندیشه خویشتن در قالب بیگانگی با نیروها و اندیشه‌های متضاد می‌باشد و وجود "دیگری" را حاصل میل جوامع به شناخته شدن می‌داندست [39]. در تاریخ ایران نیز تعارضات ژئوپلیتیک براساس پیوندیابی و رابطه برساخته در مقابل «دیگری» پی‌ریزی گردیده است. به‌طور کلی هدف نیروهای سازنده جامعه انسانی یا ملت، عموماً ایجاد یک هویت مشترک است این امر گاه با ایجاد یک دشمن فرضی یا واقعی موجب به‌وجود آمدن احساس «ما» در افراد جامعه می‌گردد [41]. در نظر هگل نیز بالفعل شدن روح و اندیشه سیاسی در قالب یک دولت جهانی امکان‌پذیر نیست بلکه مطابق با نظر وی دولت ملی با مجموعه دیگر از دولت‌ها در یک تضاد دیالکتیک به سر می‌برند و جلوه اندیشه سیاسی خود را در قالب تعارضات ژئوپلیتیک تداعی می‌نمایند [7]. توجه هگل به جنگ به‌عنوان مرحله مهمی از حرکت عقل در تاریخ سبب گردیده که قلمروخواهی ژئوپلیتیکی به یکی از نمادهای پدیداری اندیشه سیاسی دولت در فلسفه هگل تبدیل گردد. چرا که کسب هویت مبتنی بر دیدگاه ذات‌گرایی امکان‌پذیر نیست و حضور «دیگری» است که در شکل دادن به هویت و به تبع آن سرزمین موثر می‌باشد.

در اندیشه فره ایزدی هخامنشی نیز دنیا عرصه نامتناهی بین نیروهای خیر و شر بوده است و این نبرد سرانجام با پیروزی خیر و شکست نیروهای اهریمنی به دست فرمانروایان دادگر در این دنیا به پایان می‌رسد [34]. در جغرافیای تاریخی عصر هخامنشی تقدس پادشاه به دلیل کارکردهای انسجام بخش آن در برابر نیروهای خارجی بود که توسط آموزه‌های مذهبی و هنجارهای ترویج شده توسط قدرت سیاسی مورد تقدس قرار می‌گرفت. از جمله در ابتدای شکل‌گیری سلسله هخامنشی و در زمان کوروش با توجه به قلمروافزایی پادشاه لیدی به سوی مرزهای ایران کوروش با حمله به قلمرو لیدی در

در عصر هخامنشیان بر طبق دیدگاه هگل روح تاریخی ساخت هویت سرزمینی مبتنی بر وجود پادشاه فره ایزدی پدیدار گردید و با مشروعیت بخشی به این تبار و نژاد الگوی جابه‌جایی افراد در طبقات اجتماعی کنترل و آنها را به سوی تبعیت از پادشاهی فره ایزدی تشویق می‌نمود [2]. براساس منطق هگلی هر شی‌ظاهرا ثابت از جمله انسجام سرزمینی در اصل نوعی حرکت ذاتی و جوهری دارد که در این حرکت اندیشه به فضا هویت خاص می‌بخشد و بنابراین تصور وجود سوژه و ابژه و استقلال آنها از یکدیگر مردود می‌باشد [35]. اندیشه فره‌ایزدی پادشاه نیز با اعتباردهی به نژاد شاهان هخامنشی جلوه عینی هویت سرزمینی را در این دوره تولید نمود. در این راستا تبار قدسی پادشاه در سنت تاریخی حکومت هخامنشیان پدیداری بوده است که دستیابی به وحدت هویتی را امکان‌پذیر نمود.

به‌ویژه قائل شدن انوار قدسی ویژه برای خاندان هخامنشی و در نظر گرفتن نقش محوری برای آنها برای برساخت انسجام اجتماعی در تقابل با آنتی‌تزی انگاره طایفه‌ای بود که پیش از ظهور امپراطوری هخامنشیان در ایران مستولی بود. در ابتدای حکومت هخامنشیان و پس از مرگ کمبوجیه پاره‌ای از طوایف طی شورش‌های متوالی کوشیدند استقلال کامل واحدهای سیاسی خود را بدست آورند. به این ترتیب از دوره داریوش طرح اندیشه هویت فراگیر نیازمند برجسته‌سازی تبار هخامنشیان و اتصال هرچه بیشتر آنها با نیروهای اهورایی بود تا از این طریق آنتی‌تزی تصرف حاکمیت بوسیله سایر دودمان‌ها تضعیف گردد [33].

غیریت‌سازی ژئوپلیتیک و ایجاد انسجام اجتماعی مبتنی بر اندیشه پادشاه فره ایزدی در عصر هخامنشیان

گرفت. لیکن هیچکدام از پادشاهان هخامنشی نتوانستند به‌طور کامل دولت شهرهای یونانی را تسخیر نمایند. یونانیان نیز در صدد بودند تا از امتیازات اقتصادی و به‌ویژه کشاورزی در لیدی، آسیای صغیر و مصر بهره‌مند شوند. ضمن اینکه دولت-شهرهای یونان به این باور رسیده بود که در صورت پیروزی هخامنشیان و تصرف قلمرو آنها راه برای نفوذ فرهنگی بر یونان فراهم می‌گردد [12]. بنابراین برساخت هویت سرزمینی هخامنشیان در زمانی که با دولت-شهرهای یونانی در نزاع بودند به نیرومندترین درجه خود می‌رسید. ضمن اینکه حمایت اتباع هخامنشی از اندیشه سیاسی پادشاه فره‌ایزدی در منازعات سرزمینی موجب می‌گردید آنها به شهروند بودن خود آگاه شوند و قادر باشند هویت سرزمینی خود را در انضمام با اندیشه سیاسی دولت‌شناسایی نمایند.

نتیجه‌گیری

در دیدگاه پدیدارشناسی روح هگل هویت سرزمینی از اندیشه سیاسی دولت تجسم یافته و شکوفا می‌گردد و این پدیدار نمی‌تواند ورای زمان و مکان درک شود. در عصر هخامنشیان نیز با پردازش اندیشه یکتاپرستی اهورایی چنین تصور گردید که اگر هستی جهان بر اثر اراده خدای واحد شکل یافته است در نتیجه پادشاه به مثابه نماینده خدای پاکی در روی زمین یگانه عامل در برساخت هویت سرزمینی می‌باشد. در این اندیشه تاریخی باور به چندخدایی از میان رفته بود و اهورامزدا یگانه آفریدگاری بود که می‌توانست با کمک شهریار امکان انسجام یافتن مردم را در قلمرو جغرافیایی ایران امکان‌پذیر نماید. از این رو اعتقاد به تبلور اراده ایزدی در وجود پادشاه از مهمترین مولفه‌های اندیشه سیاسی هخامنشیان در برساخت انسجام اجتماعی و تبلور مفهوم قلمرو سیاسی ایران بود.

این در حالی بود که امپراطوری وسیع هخامنشی از اقوام و ملل متعددی با فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون

آسیای صغیر موفق گردید حریف را از پای آورده و با فتح آسیای صغیر مرزهای ایران را تا دولت شهرهای یونانی گسترش دهد. در ادامه با مجاورت قلمرو هخامنشی با دولت بابل و با بازنمایی تعارضات خصمانه آنها علیه قلمرو هخامنشی به مثابه اقدامی اهریمنی ادراک ذهنی مردم ایران بر علیه بابلیان متحد و سرانجام با تصرف این کشور و با حفظ استقلال اجتماعی و مذهبی آن در یک قلمرو یکپارچه با هخامنشیان به صورت فدرال سامان یافت. در نزد شارحان اندیشه سیاسی هخامنشی پیروزی در این جنگ‌ها و تضمین امنیت در جنوب دریای سیاه و آسیای صغیر و افزوده شدن آنها به متصرفات هخامنشیان به مثابه خواست اهورامزدا در جهت تأیید اراده پادشاه در جهت پیروزی بر اهریمن تفسیر می‌گردید [11].

در عصر کوروش پس از پیروزی بر قدرت‌های لیدی و بابل و تامین امنیت مرزهای غربی؛ حملات متناوب بیابان گردان سکایی مرزهای شرقی ایران را ناامن می‌نمود [26]. به‌طور کلی در قسمت شمال و شرق ایران مقتضیات اکولوژیک سبب می‌گردید که پذیرش اندیشه پادشاهی و گسستن از سنت‌های مبتنی بر کوچ دشوارتر باشد [13]. در نتیجه در این مقطع زمانی در اندیشه سیاسی هخامنشیان در جهت حفظ امنیت سرزمین اهورایی ایران و گسترش دادگری قلمروافزایی به سوی سرزمین اقوام سکایی و تقویت استحکامات و شهرهای مرزی در راستای اراده پادشاه ایزدی تفسیر گردید. بر این مبنا بسیج اجتماعی بر ضد اراده اهریمنی سکاها پژواک مضاعفی یافت و علی‌رغم کشته شدن کوروش در این جنگ بار قدسی این نبرد زمینه را برای باور مردم به حلول اهورامزدا در نزد جانشینان کوروش فراهم نمود.

در تداوم این غیریت‌سازی‌ها تمایز در مدیریت سیاسی سرزمین مابین امپراطوری هخامنشی و دولت شهرهای یونانی سبب تشدید اختلافات ژئوپلیتیک بین آنها گردید و جنگ‌های متعددی بین آنها صورت

خراج گذاری به دولت مرکزی وابسته بودند. بنابراین این اندیشه با پایه گذاری اصل «مدارا و تحمل» الگوی نوینی از برساخت هویت اجتماعی را شکل داد که تا پیش از آن سابقه نداشت.

در چارچوب مفهوم پدیدارشناسی روح هگل منشا شکل‌گیری تعارضات ژئوپلیتیک میان کشورها خودآگاهی یافتن به نظام اندیشه خویشتن در قالب بیگانگی با نیروها و اندیشه‌های متضاد می‌باشد. وی معتقد بود که انسان به‌طور ماهوی موجودی مطلق نیست و همواره در جهت شناخت نیازمند یک تضاد دیالکتیک می‌باشد. در این راستا کارکرد سیاسی پادشاه فره ایزدی در به نظم درآوردن هویت در چارچوب مدلول اهورایی موجبات تعارض ژئوپلیتیک هخامنشیان با دولت‌های مجاور از جمله دولت-شهرهای یونانی را موجب می‌شد.

تشکر و قدردانی: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

تأییدیه‌های اخلاقی، نعارض منافع: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

سهام نویسندگان منابع مالی / حمایت‌ها: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

References:

1. Ahmadvand, S. Hegel's Political Philosophy and Modernity. 9(6), 2- 12, 2007. [In Persian]
2. Islami, R. Pathology of Legitimacy in Achaemenid Political Thought. Journal of Politics, 47(4), 833- 854, 2017. [In Persian]
3. Amanloo, H & Ahmadvand, S. Discourse Recognition of Royal Identity in Ancient Iran. Journal of Strategic Political Studies, 4(14), 103- 133, 2015. [In Persian]
4. Bashereh, H. Obstacles to Political Development in Iran. Tehran: Tarhe Nou Publishers, 1995. [In Persian].
5. Boyce, M. Zoroastrians, Their Religious Beliefs and Practices. Translated by Asgar

تشکیل یافته بود و در نتیجه پادشاه با تلفیق با اندیشه فره ایزدی توان افزون‌تری جهت آمریت یافت و این نیرو توانست بر چالش پراکندگی و تمایز حاکم بر طوایف و نیروهای مختلف اجتماعی غلبه نماید. در عین حال اندیشه سیاسی هخامنشی در عین یکتاپرستی و قدسیت بخشی به جایگاه پادشاه به فرهنگ ملل تحت حاکمیت خود نیز احترام می‌گذاشت. به بیان دیگر قدسیت‌یابی جایگاه پادشاه و نه یک دین ایدئولوژیک موجب گردید که اساسا امکان ظهور تساهل و تسامح فرهنگی در دوران هخامنشیان امکان‌پذیر گردد. به همین جهت بود که در تثبیت هویت سرزمینی پادشاه به مثابه فردی متعهد به صفات اخلاقی فراگیر نظیر عدالت، راستگویی و انصاف در نظر گرفته می‌شد و این دیدگاه در کتیبه‌های باستانی این دوره نیز نمود یافت. در این دوران قوانین حکومتی به مثابه اراده پادشاه جهت توسعه دادگری توصیف می‌گردید و این خوانش ظرفیت اتحاد مردمان با مذاهب و زبان‌های متفاوت را با دولت در قالب یک چارچوب سرزمینی فراهم نمود.

از سوی دیگر تبار نیز یکی از مولفه‌های مهم برساخت هویت سرزمینی در عصر هخامنشیان بود. به گونه‌ای که برشمردن تبار و انتصاب به خاندان‌های بزرگ توسط پادشاهان هخامنشی در کتیبه‌های این دوران معمول بوده است. از جمله کوروش بنیانگذار پادشاه هخامنشی در منشور استوانه‌ای با نام بردن از تبار قدسی نیاکان خود به دنبال مشروعیت بخشیدن به حکومت خود جهت برساخت هویت سرزمینی بود و توسط حاکمان و شارحان قدرت این گونه تفسیر می‌گردید که امکان وجود این صفات در سایر طبقات و اتباع جامعه وجود نداشت. در عین حال در اندیشه سیاسی هخامنشی کارکرد وجودی پادشاه فره ایزدی گونه‌ای از حکومت فدرال را در ایران پایه گذاری نمود که هر کدام از ایالت‌های فدرال در امور فرهنگی خود مستقل بودند و در عین حال در امور دفاع و سیاست خارجی و

- Bahrami, Tehran: Lahita Publishers, 2016. [In Persian]
18. Eddy, S. The King is Dead. Translate by Feridoun Barzehei, Tehran: Scientific and Cultural Publishers, 2001. [In Persian]
19. Fazeli, M, & Bayat, M. Place of Religion in Hegel's Philosophical System. Journal of Religions and Mysticism, 46(2), 221- 241, 2013. [In Persian].
20. Frye, R. N. The History of Ancient Iran . Translate by Masoud rajab-nia, Tehran: Scientific and Cultural Publishers, 2007. [In Persian]
21. Tabatabaei, J. Introduction to the Theory of Iran's Decline. Tehran: Negah_Moaser Publishers, 2001. [In Persian]
22. Tabatabaei, J. Philosophical Introduction to the History of Political Thought in Iran. Tehran: Kavir Publishers, 1989. [In Persian]
23. Kasraei, M.S. Simultaneous Rulership: Governance and Legitimacy in Ancient Iran. Journal of Politics, 40(2), 189- 208, 2010. [In Persian]
24. Garthwaite, R. An Overview of Iran's Political History from the Achaemenid Empire Until Now. Translated by Gholam_reza Babaei, Tehran: Akhtaran Publishers. 2008. [In Persian]
25. Ghirshman, R. L. 'Iran des Origines al'Islam. Translate by Mohammad Behrouzi, Tehran: Jamei Publishers, 2006. [In Persian]
26. Lashgari, E. Political Geography and Spatial Dualism. Yazd: Yazd University Press, 2021. [In Persian].
27. Lancaster, L. Masters of Political Thought. Translated by Ali Rameen, Tehran: Amirkabir Publishers, Third volume, 1991. [In Persian].
28. Lukács, G. The Young Hegel: Studies in the Relations Between Dialectics and Economics. Translated by Mohsen Hakimi, Tehran: Markaz Publishers, 2007. [In Persian]
- Bahrami, Tehran: Ghoghnous, 1995. [In Persian]
6. Pourdavoud, E. Gathas: The Hymns of Zoroaster. Tehran: Donya-e Ketab Publishers, 1975. [In Persian]
7. Plamenatz, J. Description and Criticism on Hegel's Social and Political Philosophy. Translated by Hossian Basheryeh, Tehran: Nye Publishers, 2013. [In Persian].
8. Tarkomeh, A. Production of Space of Henri Lefebvre. Tehran: Teisa Publishers, 2017. [In Persian]
9. Tahami, M. & Kavyanirad, M. World Government in the Geopolitical Conception of Ancient Iran. Geopolitics Quarterly, 9(3), 117-139, 2013. [In Persian].
10. Janbaz, O.R., & Mesgari, A.A. Emergence of the Social Subject in Hegel's Thought. Occidental Studies, 4(1), 23- 42, 2013. [In Persian].
11. Dandamaev, M. A. Political History of the Achaemenid Empire. Translated by Khashyar Bahadori, Tehran: Karang Publishers. 2002. [In Persian]
12. Durant, W. The Story of Civilization. Translated by Ahmad Aram & Mahmoud Masaheb & Amir_Hussien Aryan-pour, Tehran: Scientific and Cultural Publishers, 1999. [In Persian]
13. Rajaei, Farhang. Evolution of Political Thought in the Ancient East. Tehran: Ghomes Publishers. 2016. [In Persian]
14. Rezaei, A.A. History of Ten Thousand Years of Iran. Tehran: Amir-Kabir Publishers, 1996. [In Persian]
15. Rezaeirad, M. R. Principles of Political Thought in Mazda Wisdom. Tehran: Tarhe-nou Publishers, 2000. [In Persian]
16. Sabzehie, M.T. A Comparative Study of the Hegel, Marx and Gramsci Views on Government and Civil Society. Political Science Research, 3(4), 75-103, 2007. [In Persian]
17. Sinnerbrink, R. Understanding Hegelianism. Translated by Mehdei

41. Braden, K & Shelly, F. Engaging Geopolitics. New York: Prentice Hall, 2000.
42. Hegel, G. Philosophy of History; Reading Hegel, Hegel's introduction. Aakash Singh and Rimona Mohapara (eds), Melbourne, 2008.
43. Hegel, G, F, W. Hegel's Lecture on the Philosophy of Religion. Introduction and the Concept of Religion, University of California Press, Vol 1, 1984.
44. Laura, P., & Thual, F. Geopolitical Keys. Translated by Hassan Sadough, Tehran: Shied Beheshti University Press. 2002. [In Persian]
45. Layder, Dereki. Modern Social Theory; Key Debates and New Direction. London: UCL Press, 1997.
46. Moosavi, S & Kasraei, M. Geopolitical Elements of Political Legitimacy in Bisitun Inscription. Geopolitics Quarterly, 6(4), 139-153, 2010.
47. Paasi, A. Territorial Identities as Social Constructs. International Social Science Review, 1(3), 2- 22, 2000.
48. Smith, A. D. National Identity, University of Nevada Press: Reno, 1991.
49. Winder, G. Historical Geography, International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences (Second Edition). doi.org/10.1016/B978-0-08-097086-8.72024-1, 2015
50. Yeager, P. Geography of Identity. Michigan: Michigan university Press, 2004.
29. Matarrese, C.B. Starting with Hegel. Translated by Hossien Moafee Moghadam & Mostafa Mohammaddoust, Tehran: Naghde Farhang Publishers, 1400. [In Persian]
30. Moradi, R. Achaemenian Inscriptions. Tehran: Navid Shiraz Publishers, 2008. [In Persian]
31. Mosleh, A.A. Hegel. Tehran: Elmi Publishers, 2013. [In Persian]
32. Mehrnia, H. Relationship Between State and Religion in Hegel's Philosophical System. Journal of Wisdom and Philosophy, 7(1), 109- 136, 2011. [In Persian]
33. Mirzaee, A.A. Analyzing the Policies of the Achaemenid Kingdom in the Formation and Consolidation of Iranian Identity. 20(4), 157- 175, 2019. [In Persian]
34. Naghibzadeh, A.A. Comparative Study of the Transformation of the State in the West and Iran. Edited by Rasoul Afzali, Qom: Mofid University Press. 2007. [In Persian]
35. Vasegh, M & Mohammadi, A. Philosophy of Political Geography. Tehran: Tehran University Press, 2021. [In Persian]
36. Hegel, G. Vorlesungen Uber Die Philosophie Der Geschichte Einleitung. Translated by Hamid Enayat, Tehran: Shafei, 2013. [In Persian]
37. Hegel, G. Elements of the Philosophy of Right. Translated by Mahbod Iranitalab, Tehran: Ghatreh Publishers, 1999. [In Persian]
38. Hegel, G. Phanomenologie des Geistes. Translated by Hamid Enayat, Tehran: Kharazmi Publishers. 1979. [In Persian]
39. Allen, J. Power, in: A Company on to Political Geography. Edited by John Agnew & et al, London: Blackwell, 2003.
- 40- Bond, Dean W. Hegel's Geographical Thought. Journal of Environment and Planning D: Society and Space, 32(1), 179-198, 2014.